



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۲/۱۰



عبدالله آوا

مژده به علاقمندان فرهنگ و ادب

چاپ دو اثر شعری جدید

بنام خدا و باعرض سلام ، و ادای احترام اینک بحضور مهرین و ارزشمند یکایک یاران دل و قلم و همه هموطنان آزاده و ادب پرورم صمیمانه، سپاسمندان و مقتخرانه مژده رسانم که:

«نجوای افغان» و همچنان «افغانستان ادب» مجموعه های پنجم و ششم شعری ام چاپ گردید.

«مجموعه شعری نجوای افغان»

اسم کتاب: نجوای افغان

شاعر: عبدالله «آوا»

صفحه آرا: بسم الله زعیم

ناشر: نشر مهر حبیب

نوبت چاپ: اول

تعداد صفحات: ۳۳۴

تعداد چاپ: محدود

دسته بندی: ادبیات

تاریخ چاپ: ۱۴۰۴

در باره کتاب

سروده های این مجموعه بیشتر از دوران پر تنش جمهوریت بخصوص دور دوم ریاست جمهوری داکتر «محمد اشرف غنی» است که در عالم غربت سروده بوده ام. کتاب «نجوای افغان» که نام اش برآمده از دل دلسروده هایش است؛ متشکل از سروده های عامیانه ی نسبتاً قدیمی و همچنان بخشی از سروده های دوسال اخیر ام که بیشتر با زبان ساده و عامیانه سروده شده است و سروده های مناسبی هم در آن جای داده شده است. «نجوای افغان» با عشق و مهر میهنی هدیه است به یکایک هموطنان آزاده و نجیبم که مانند خودم درد جانکاه هجرت را دیده و کشیده اند.

ز دل سر داده ام نجوای افغان
که تا شادان شود دل‌های افغان

بدانم قدر و می‌گویم که دارم
من از جان و دلم پروای افغان

سرود بی ریا و دل‌نشینم
رسد سر تا سر دنیای افغان

منم دل‌داده‌ی مادروطن‌ها
منم مجنون آن لیلای افغان

به وصف مادر میهن سرودم
ز بهر دختر زیبای افغان

به قربان همان فرزند مردش
فدای همت بابای افغان

غزل‌ها گفته ام از دل برایت
که از دل خوانی اش لالای افغان

زبرّ گویم به عالم بی مثال است
نشان و شوکت والای افغان

سرو جان و دلم بادا فدایش
ندارد چون و چند معنای افغان

تقلا‌های دشمن کار گر نیست
خنیده وحدت آوای افغان!

سراسر غم گرفته میهنم را
زنند تیر و تبر خونین تنم را

ز بکوا تا به هلمندم شهید است

بخون آغشته بینم دشمنم را

به خون غلطیده سرباز اسیرم
قلم بنویسد آیا گفتنم را

ز کابل تا به غورم انتحاریست
چرا دارند قصد کشتنم را

ز غزنی تا به نیمروزم خرابیست
دریدند بی حیاها دامنم را

بگیریم از کنرها تا به هرات
بخاک و خون کشیدند مسکنم را

ز مسجد تا به مکتب انفجار است
گناهم خواندن افغان بودنم را

خزان آمد سیه شد روزگرم
چنین افسرده کردند گلشنم را

نه امنیت نه آسایش نه کار است
چرا درگیر دارند مامنم را

شدم آوای سرگردان افغان
ندارد کس فغان و شیونم را!

پایان

«مجموعه شعری افغانستان ادب»

اسم کتاب: افغانستان ادب
شاعر: عبدالله آوا
صفحه آرا: بسم الله زعيم
ناشر: نشر مهر حبيب
نوبت چاپ: اول
تعداد صفحات: ۳۷۲
تعداد چاپ: محدود
دسته بندی: ادبیات
تاریخ چاپ: ۱۴۰۴

در باره کتاب

و «افغانستان ادب» باز هم آنچنان که از نام اش پیداست به عشق و محوریت مادروطن و همچنان در وصف شایان و از درد جانکاه و سوزان اش سروده شده که در بر گیرنده موضوعات مختلفی ، خصوصاً اجتماعی هم است.
و به رسم ادب با عشق و مهر تقدیم گردیده است به مقام استاد و شخصیت صاحب اثر و صاحب نظر و همچنان رهنمای والاگهر و والا اندیشم جناب «استاد عبدالقیوم میرزاده» که امیدوارم دین همه جانبه بخصوص ادبی ام را بعنوان یک شاگرد کوچک ادب قابل دریافت و پذیرش ادا کرده باشم.

«نمونه سخن»

رفتم از هرات باستان ادب
آریانا تا خراسان ادب

هدیه آوردم ز بهر مردمان
پاره ای از افغانستان ادب

از دل خود خوان و حفظش مینما
شاه بیت نغز دیوان ادب

با کمال فخر شاگردی بود
نسبت ام با شوکت و شان ادب

تاج سرداران عالم کوچکش
مه جبینان محو و حیران ادب

از تجمل باوری ببریده ام

بسته ام با خود که پیمان ادب

خوش پذیرایی صاحبخانه را
دارد اش هر لحظه مهمان ادب

گیر-گیرم از خلاصی دم مزن
مانده ام در بند زلفان ادب

کم مخوانی زخمهای کاری ام
خورده ام بس تیر مژگان ادب

چونکه بیمار و طبیبش خوانده اند
دلنشین است درد و درمان ادب

هموطن فرزند مادر میهن
داده سر آوای افغان ادب

میبرم باخود و طنداران خویش
تا به آریانای باستان ادب!

«شاگرد و استاد سخن»

خوش سخن میگفت از یاد سخن
شد سخنور نیز از داد سخن

حرف را میخوانی هر چند مفت نیست
رمز آزادیست امداد سخن

گرکه درویش است او دلنتنگ نیست
شاه دوران است فرشاد سخن

کار و پیکار است این رزم قلم
آفرین بر مرد آزاد سخن

راه دل آباد در کوه و فاست
عشق شیرین است فرهاد سخن

پیرِ خوانا را به چشمان ضعیف
منقلب گردانده نوزادِ سخن

گفتنی ها را که زیبا آفرید
خواندنی شد مهرِ فرزادِ سخن

درِ دلها را ز بهر یکدگر
سرِ رساند آسوده بنیادِ سخن

حرفِ دل را قدرِ یک دنیا مگو
چونکه دنیا نیست همزادِ سخن

یاد و بنیادِ جهانست از سخن
وای اگر نشنید بیدادِ سخن

فخر شاگردیست آوای ترا
این سخن را گفت استادِ سخن!

«وطن مه»

تومی فهمی که چی مایه وطن مه؟
وفا و راستی مایه وطن مه!

لبانش گر چه خشکی کرده جانم
دلش دریای دریایه وطن مه

بهاران لاله زاران مزارم
به تابستان کنرهایه وطن مه

به مثل مامن فرهنگ دیروز
ادبیستان فردایه وطن مه

هزاره از بک و پشتون و تاجیک
که داره باغ گلهایه وطن مه

بگردم بوستان نغز و نابش
گلستان تماشاچه وطن مه

قشنگ و ساده اما رنگ رنگه
خدایی خلی زیبایه وطن مه

خرابستان بی پرسان این دل
فغانستان آوایه وطن مه!

پایان

کمال سپاس و امتنان بابت زحمات بی دریغ و بارور هر یک از عزیزان گران ارج و گرانمهری که
منت گذاشتند و کریمانه مارا یاری و همکاری رساندند.

جهت دریافت اطلاعات بیشتر به آدرس زیر به تماس شوید.

Valiyollah Ara

با مزید حرمت عبدالله «آوا»